

# دمکراسی بورژوازی

## بر خوردی به یک تجربه

ماجرای رفتار وحشیانه نسبت به مسافری و ایرانیان مقیم اروپا و آمریکا، که هم از جانب بخشی از مردم این کشورها و هم از جانب دول اعمال میشود صرفاً خشم آور نیست. رفتار موهنی که نسبت به کودکان دبستانی یا دانشجوی دانشگاهی میشود، باین عنوان که ایرانیند و گویا ایران و آمریکا در حال محاصرهاند، بیش از آنچه که نگران کننده باشد، افشاگر است؛ افشاگر دموکراسی بورژوازی و جدار نازکی که آنرا از سیستم های خشن سرکوبگرانه جدا میکند. و این برای کسانی که خسته و بیزار از حکومتهای نوع محمد رضا شاهی، راه نجات را در دموکراسی غربی جستجو میکنند باید سخت آموزنده باشد.

هنگام جنگ جهانی دوم، چندین ده هزار نفر از آمریکاییهای ژاپنی الاصل، علیرغم اظهار وفاداری مکرر به آمریکا و علیرغم اثبات آن در عمل، بجرم ژاپنی الاصل بودن بطرز وحشیانه ای در اردوگاهها زندانی شدند. هیچ دلیل و مدرکی وجود نداشت که عده ای از اینها در جنگ ژاپن و آمریکا، جانب ژاپن را خواهند گرفت. و حتی اگر چنین عده ای وجود میداشتند، صرف زندانی کردن تمامی یک اقلیت ملی باین بهانه، حکایت از آن میکرد که تمایلات نژاد پرستانه صرفاً راهی و بهانه ای برای ابراز یافته است. مساوات و آزادی و تساوی ارزشهای ملل در لفظ و دوران سکون آری، ولی عکس تمام این ابرازات در زمان بحران نیز آری. "دموکراسی" بورژوازی، چیزی جز این نیست.

در همین دوران که ژاپنیها ایالات متحده تحت الحفظ میشدند آلمانی الاصلها - علیرغم آنکه مخاصم اصلی آمریکا، آلمان بود - وزیر و وکیل بودند. کسی بیاد

محبوس کردن آنها نبود، چرا که آنها از نژاد اروپائی بودند، نژاد برتر.

پس از جنگ، انتقادهائی، باز از جانب محافل بورژوازی، در ایراد به روش دولت علیه ژاپنی الاصلها صورت گرفت. انتقادهای ظاهراً بسیار تند. اما چه کسی فریب میخورد. بحران گذشته بود و میشد آنها را آزاد کرد. و میشد برای فریب بیشتر مردم و زدودن لکهای ننگی که بر دامان دموکراسی آمریکائی بود، و برای نجات دموکراسی بورژوازی، قلم فرسائی کرد و چنین نمایاند که دیگر و هرگز چنین وضعی تکرار نخواهد شد! دستاوردهائی که سیاه پوستان آمریکا طی تشدید مبارزات خود پس از جنگ جهانی دوم و بخصوص مقارن با جنگ ویتنام کسب کردند نیز از طرف بورژوازی نه بعنوان نتیجه ای مبارزات آنان، بلکه بعنوان تمهید دموکراسی وانمود شد و عسدهای را فریفت.

اما گویا تجربه ای اخیر ضروری بود تا مسئله برای عده ای بیشتری از ایرانیان روشن شود. "استقبالی" که از ایرانیان در سالهای گذشته در این کشورها بعمل میآمد - و این بهیمن جیبیر و پولهای نقد آنان بود - برای بسیاری از افراد بی اطلاع، و حتی برخی از روشنفکران چنین تلقی میشد که این کشورها "مهد آزادی" هستند. و این توهم را صرفاً با پند و اندرز نمیشد از بین برد. تجربه ای مشخص ضروری بود و این تجربه بدست آمد. اکنون که بر سر در رستورانهای آمریکائی مینویسند:

NO DOGS AND NO IRANIANS

ALLOWED

(سگ و ایرانی اجازه ای ورود ندارند)

این درسی است که برای همه ی آنهاست که از مناسبات

استبدادی رژیم شاه و یا رژیم فعلی بتنگ آمده اند ولی هنوز بآن سطحی از تشخیص اجتماعی نرسیده اند که در جهان سرمایه داری به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است. میتوان و باید رژیمهای فاشیستی را بر انداخت، اما بدیل بشری آنها رژیم دیگری در همان مناسبات سرمایه داری نیست. تنها سوسیالیسم است که با امحاء استعمار انسان از انسان، زمینهای مادی نژاد پرستی، ستمگری و استبداد و فاشیسم را از میان بر میدارد، وگرنه تا زمانیکه زمینهای استثمار فراهم است، فاشیسم و ستمگری در گوشه دیوار به انتظار نوبت ایستاده اند، و هرگاه پای "دموکراسی" بلندگد، هر لحظه که بحران اقتضا کند، و هر آن که مبارزه ای طبقاتی فروکش کند، دیو بد منظر فاشیسم جنگ و دندان می نمایاند. و از اینجاست که مبارزه علیه فاشیسم بدون مبارزه علیه سرمایه داری، کم دامنه و سطحی است.

این نکته درست است که علیرغم اینها همه، دموکراسی بورژوازی بهتر از دیکتاتوری عیان و آشکار است. ولی این رجحان بمعنای انتخاب نیست. کمونیستها درجامعاً سرمایه داری دموکراسی بورژوازی را رجحان می نهند درست باین دلیل که بهتر بتوانند آنرا نابود کنند

و بجای آن دموکراسی کارگری را مستقر نمایند. آنها در عین حال به جدار نازک و قابل نفوذ میان دموکراسی بورژوازی و فاشیسم وقوف دارند و میدانند که کوششهایی که از جوانب مختلف ظاهراً در توضیح ورد فاشیسم صورت میگردد ولی آنها چنان پدیده ای استثنائی بشمار میآورد که گویا باید فاتحه اش را خوانده شده شد تلقی کرد، بیش از آنچه روشنگر باشد گمراه کننده

است.